



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

معصوم دوازدهم

امام هادی
علیه السلام

جواد فاضل



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معصوم دوازدهم امام هادی علیه السلام

نویسنده:

جواد فاضل

ناشر چاپی:

آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	معصوم دوازدهم امام هادی علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۷	پیشگفتار
۷	محو شدگان
۹	انتقال امام
۱۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

معصوم دوازدهم امام هادی علیه السلام

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۹۲۹۷۵

عنوان و نام پدید آور : معصوم دوازدهم امام هادی علیه السلام [جزوه] - جواد فاضل : خلاصه ای از تاریخ آن حضرت
وضعیت نشر : [قم: آستانه مقدسه قم، واحد احکام شرعی، ۱۳×۱۳].

مشخصات ظاهری : ۱۳ص. : جدول، نمودار

یادداشت : این جزوه از مجموعه « نورالانوار فی تاریخ الائمه الاطهار » است.

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم چون بنای نگارنده در تألیف این روایات عالیات بر اختصار قرار دارد و در آغاز این سلسله الذهب توضیح داده‌ایم شرح زندگانی پنج تن از معصومین علیهم السلام را در این جلد گنجانیده‌ایم. حاجتی به تکرار نیست زیرا گفته‌ایم که قلم‌های ضعیف و فکرهای کوتاه و حال آشفته‌ی ما از عهده‌ی شرح زندگانی معصومین علیهم السلام بر نخواهد آمد و در این راه ادعاها جز صرف ادعا معنی دیگری ندارند. معصومین اسلام. این چهارده شخصیت مشعشع و مقدس از آن اسم‌های عادی نیستند که در قلب ما بگنجد و بالغت ما تفسیر و بیان شوند. یک زبان خواهیم به پهنای فلک تا بگویم شرح آن رشک ملک ولی کو آن زبان که مانند فلک پهناور باشد تا ما بتوانیم گفتنی‌ها را باز گوئیم و ائمه‌ی اطهار خود را آنطور که شایسته‌ی شأن و مقامشان است به دنیای خود بشناسانیم. موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد و علی بن محمد النقی و حسن بن علی العسکری صلوات الله علیهم اجمعین در دوران زندگانی خود با روزگاری معاصر بوده‌اند که حکومت [صفحه ۲] اسلام در مشیت مردمی فرومایه و دائم الخمر و فاسق و فاجر اداره می‌یافت. آل عباس بر کرسی خلافت قرار داشتند و ترک‌های برده و زر خرید به نام آنان امروز نهی می‌دادند. در حقیقت این غلامان گمنام و مجهول النسب که از آسیای صغیر به بغداد راه یافته بودند بر مسلمانان خلافت و امارت می‌راندند. هر چند که آل عباس خود در فکر و دانش و زهد و صلاح امتیازی بر غلامان ترک نداشتند ولی این قدر بود که نشبتشان با خاندان نبوت مسلم بود. بنی عباس از بنی هاشم بودند ولی ترک‌های زر خرید که مخلوط مکروهی از اسلام و آریا را تشکیل می‌دادند زمام امور را به مشیت گرفته بودند و بر مال و جان مردم حکومت می‌کردند. این گناه بنی عباس بود که بیگانه را به حریم حرم راه داده بودند و اگر حق بجوئیم و حق بگوئیم باید این مسخره‌ی دردناک را به حساب اولیای سیفه‌ی بنی ساعده بگذاریم. دستگاه امیرالمؤمنین سازی ابو حفص عمر بن خطاب کار خلافت مسلمانان را به جانی کشانیده که پس از انقراض آل عباس خلافت مسلمانان از خاک عربستان به قسطنطنیه و اسلامبول کشیده شد و آل عثمان با آن قبایح و فجایع که در زندگی داشتند خود را امام شمرند و به نام خلافت بر منبر رسول اکرم نشستند. موزنا ترکی و هندی خطینا تعالو علی السلام تبکی و نلطم این شاعر که به اذان گوئی ترک‌ها رضا نمی‌داد خوب بود امامت ترک‌ها را می‌دید و باب عالی اسلامبول را مقر امیرالمؤمنین‌های ترک می‌یافت. [صفحه ۳] ما در این کتاب خواهیم دید که ائمه‌ی برحق اسلام «این پنج معصوم» (در زمان بنی عباس از عهد هارون تا عهد معتمد چه‌ها کشیده‌اند چه فشارها و ظلم‌ها دیده‌اند و معهدا شعشه و درخشش خویش را در فروغ حقیقت خویش نگاه داشته‌اند. یزیدون لیطفئوا نور الله بافواهم و الله متم نوره و لو کره المشرکون. و به همین دلیل عقیده‌ی ما بر حق و خلاف این عقیده هر چه باشد و از هر که باشد باطل است. ربنا حکم بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الحاکمین در پایان این مقدمه سزاوار است که از درگاه پروردگار متعال توفیق مؤسسه‌ی سودمند علمی و مدیر محترمش آقای علی اکبر علمی را

مسئلت بدارم زیرا ناشر این آثار آموزنده و هدایت کننده همین مؤسسه‌ی گرانمایه است.

پیشگفتار

در نیمه‌ی ماه ذی‌الحجه سال دویست و دوازده نخستین فرزند امام ابو جعفر محمد الجواد علیه‌السلام به دنیا آمد. امام تقی این پسر را به نام پدرش ابوالحسن علی الرضا «علی» نامید و کنیت پدر خود را نیز به وی داد و چون امام رضا ابوالحسن ثانی می‌نامیدند کنیت امام علی بن محمد ابوالحسن ثالث شده بود. ابوالحسن ثالث علی بن محمد به القاب «هادی» و «تقی» و «ابن‌الرضا» مشهور بود. عنوان ابن‌الرضا عنوانی بود که وی را میان خاصه و عامه «هر دو فرقه» معروف می‌داشت. عنوان «ابن‌الرضا» به همان تفصیل که در گذشته بیان کردیم در نسل امام علی الرضا درخشان‌ترین عنوان‌ها بود. [صفحه ۱۷۳] امام جواد جز فرزندانش علی و موسی پسر دیگری نداشت و از آنجائی که میان امام علی النقی الهادی و موسی مبرقع در فضل و زهد و تقوی و علم و فقه از وجود تا عدم فاصله و تفاوت بود برای هیچ انسانی این شبهه پدید نمی‌آمد که موسی مبرقع در مقام امامت رقیب برادرش ابوالحسن علی النقی باشد. بنابراین ضرورتی نیست در اثبات امامت امام هادی به احتجاج و استدلال پردازیم. ولی معهدا به خاطر یمن و برکت این چند خبر را در این کتاب ذکر می‌کنیم. اسماعیل بن مهران می‌گوید: - وقتی برای نخستین بار امام محمد جواد از حجاز به عراق عزیمت می‌فرمود حضور مقدسش را ادراک کردم و چون خودم سفر عراق را برای خاندان نبوت سفر شومی می‌شمردم گفتم یابن رسول الله جعلت فداک انی خائف علیک فی هذا لوجه فالی من الامرگ تشویش خاطر را به عرض رسانیدم و از امام آینده جستجو کردم. محمد بن علی الجواد صلوات الله علیهما بروی من خندید و فرمود: - نترس. این سفری بود که امام به دعوت مأمون از مدینه به عراق می‌رفت ولی در سفر دوم که به دعوت معتصم مدینه را ترک می‌فرمود به من گفت: عند هذه تحاف علی الامر من بعدی الی علی. - سفر تشویش انگیز این سفر است. و میراث امامت پس از من در دست فرزندم علی است. حیرانی تعریف می‌کند. [صفحه ۱۷۴] - من در آستانسرای امام ابو جعفر جواد افتخار درباری داشتم. احمد بن محمد اشعری برای پرسش از حال امام به آنجا آمده بود. میان امام و ابو جعفر و احمد اشعری رسولی میانجی‌گری می‌کرد. رسول. که مردی محرم بود آمده بود با احمد بن محمد صحبت کند. این دو نفر در مقامی قرار داشتند که سخنانشان را می‌توانستم بشنوم میانجی آمد و گفت: ان مولاک یقرئک السلام و یقول لک انی ماض و الامر صائر الی ابنی علی و له علیکم بعدی ما کان لی علیکم بعدانی. امام ابو جعفر جواد در آخرین لحظات زندگی به احمد اشعری پیام فرستاد که من از این جهان خواهم رفت و مقام خود را به پسرم علی وا می‌گذارم و پسرم علی آن موقعیت را در میان پیروان ما دارد که من پس از پدرم علی الرضا میان آنان داشتم. به قول شیخ سدید و سعید ما مفید اعلی الله فی الفردوس درجته ما را حاجتی بدین نیست که در اثبات امامت امام ابوالحسن علی هادی به تحقیق و استدلال اقدام کنیم زیرا ابوالحسن هادی علیه‌الصلوات و السلام پس از پدر خود مشعشع‌ترین و شامخ‌ترین شخصیت‌های اسلام بود به علاوه هیچکس پس از امام جواد دعوی امامت نداشت تا میان امام با او به مقایسه و موازنه حاجت افتد. ما را اجماع طایفه‌ی ناجیه‌ی امامیه اعلی الله کلماتها در این باره کفایت است.

محو شدگان

در دومین سال سلطنت معتصم امام جواد از دنیا رحلت فرمود و معتصم خود هشت سال بر سریر خلافت جای داشت و پس از هشت سال خلافت در قصر معروفش «قصر خاقانی» دیده از جهان فروبست. [صفحه ۱۷۵] و در «جوشق» به خاک سپرده شد. وی را «ابراهیم ثمانی» می‌نامیدند زیرا زندگانی او با عدد هشت رابطه شگفت‌انگیزی داشت. ابواسحاق ابراهیم معتصم هشتمین خلیفه از آل عباس بود. به وقت مرگ چهل و هشت سال داشت و مدت خلافتش هشت سال و هشت ماه بود. از وی پس از مرگ هشت

هزار سکه‌ی طلا و دوازده میلیون درهم به جا مانده بود. معتصم هشت هزار اسب هشت هزار قاطر داشت. هشت هزار غلام و هشت هزار کنیز از مال خود خریده بود. و هنگام مرگ هشت پسر و هشت دختر داشت. و به همین جهت به «پدر هشت» معروف شده بود. در زمان معتصم حسین افشین و بابک خرم دین و مازیار مازندرانی قیام کردند و با دست او به قتل رسیدند. قصر سامرا را نیز او بنیان کرد. و نیز در زمان معتصم ترک‌ها به دستگاه خلافت عباسی رخنه کردند. خاقان ترک که پدر فتح و عبدالله شخصیت‌های سرشناس دوران عباسی است در عهد معتصم به مقام وزارت و صادرات رسید. معتصم در مدت خلافت خود عموریه را از متصرفات رم فتح کرد. مردی سفاک و مخوف بود. در راه تحکیم سلطنت خود از هیچ فشار و ظلمی ابا نداشت. عباس بن عبدالله مأمون برادرزاده‌ی او که بر ضد او قیام کرده بود در حبس او جان سپرد. [صفحه ۱۷۶] سلطنت را به زیر پا کشید. واثق مدت پنج سال خلافت کرد ولی در این پنج سال جز شهوترانی و حظ نفس کاری صورت نداد. این مرد جنگ و سیاست نبود. گفته می‌شود که در راه تقویت شهوت خود فدا شد. هارون واثق پسر ابراهیم معتصم در سال دویست و سی و دو در قصر سامرا بدرود زندگی گفت و خلافت پس از او به برادرش جعفر متوکل رسید. هارون به هنگام مرگ مردی سی و شش ساله بود اهل شعر و ادب بود. و مثل پدرش معتصم جلال و مهابت جالبی داشت. جعفر متوکل هم از محو شدگان بنی عباس است. این جعفر دومین پسر معتصم بود که در ماه ذی‌الحجه‌ی سال دویست و سی و دو. روز مرگ برادرش بر تخت خلافت نشست. جعفر در زمان برادرش مردی مطرود و مغضوب بود. در آن روزها که هارون واثق مریض محتضر بود جعفر در زندان بسر می‌برد و با کوشش‌های محمد بن عبدالملک زیات وزیر وقت بنا بود اعدام شود اما خدا نخواست. هارون واثق مرد و جعفر متوکل به جایش نشست و نخستین فرمانی که به دست اجرا سپرد اعدام محمد بن عبدالملک زیات بود. جعفر متوکل پلیدترین و آلوده‌ترین و بدنام‌ترین خلفای آل عباس است. این موجود ناقص و مریض عداوت بی‌جا و بی‌جهت و در عین حال بی‌حد و حصری نسبت به امیرالمومنین علی علیه‌السلام و فرزندان او را [صفحه ۱۷۷] نشان می‌داد تا آنجا که دلقک در بار او العیاذ بالله امیرالمومنین علی را وسیله‌ی مسخرگی خود قرار می‌داد و او را می‌خندانید. متوکل نخستین و آخرین خلیفه‌ی عباسی بود که دستور داده بود قبر مقدس و مطهر ابو عبدالله الحسین ارواحنا فداه را بشکافند و بر تربت نازینش آب و گاو ببندند. البته این عمل فجیع و شنیع در زمان هارون الرشید اقدام شده بود ولی با دست متوکل به منتهای قبح و شناعتش رسیده بود. جعفر متوکل که مردی زن‌باز و زن صفت بود عارضه‌ی منحرف دیگری هم داشت که نگارنده‌ی این یادداشت‌ها از ذکرش با صراحت خودداری می‌کند زیرا قلم خود را شریف‌تر از ذکر این پلیدیها و انحراف‌ها می‌داند. فقط با آنچه شاعر شهیر و دلیر عصر او دعبل بن علی خزائی سروده قناعت می‌کند. دعبل خزاعی به روایت ابوالفرج اصفهانی در آغانی سخنی در هجو متوکل دارد که متنش این است: و لست بقائل قذعا و لکن لامر ما تعبدک العبید «آغانی ابوالفرج اصفهانی - جلد هجدهم - قسمت اول صفحه‌ی نود و پنج»: حدثنی محمد جریر قال انشدنی عبدالله بن یعقوب هذا البيت وحده لدعبل بهجوا به المتوکل و ما سمعت له غیره فیه قال یرمیه فی هذا البيت بالابنه. دعبل خزاعی راز نفوذ شدید ترک‌ها را در حکومت متوکل این بیماری قبیح می‌داند که خلیفه را با طاعت از غلامان ترک واداشته بود. و حتی به قول دعبل «بندگان ترک» خلیفه را به بندگی خود را آورده بودند. دعبل خزاعی در این شعر می‌گوید: [صفحه ۱۷۸] من ناسزاگو نیستم. ولی برای یک (مطلب ناگفتنی) بندگان ترک تو را به بندگی کشیدند. محمد بن جعفر (منتصر) که ولیعهد متوکل بود در ماه شوال سال دویست و چهل و هفت هجرت با دست همین ترک‌ها (وصیف) و (بغا) نیمه شب وی را با فتح بن خاقان و ریزش به قتل رسانید. البته میان متول و منتصر در عین اینکه پدر و پسر و خلیفه و ولیعهد بودند روی مسائل سیاسی رابطه‌ی روشنی نبود حتی متوکل تصمیم گرفته بود منتصر را از ولایت عهد بردارد و پسر دیگرش (محمد معتز) را نصب کند ولی باید دانست اساس کدورت و انزجار و نفرت این پسر از پدرش فساد اخلاقی و انحراف ننگین جنسی او بود. متوکل جعفر با امام دهم و معصوم دوازدهم اسلام ابوالحسن علی بن محمد صلوات الله علیهما همعصر بود و همین متوکل امام را از مدینه به سر من را انتقال داده بود.

انتقال امام

در میان خلفای آل عباس این روش به اقتضای سیاست دولت‌هایشان باب شده بود. و هر کدام به تبعید و (حبس محترم) جمعی از سرشناسان و بزرگان اقوام اقدام کرده بودند. درباره‌ی ائمه‌ی اطهار اسلام این روش ظالمانه به صورتهای گوناگون صورت گرفته بود. امام ابو عبدالله جعفر صادق در عهد منصور دوانیق چند بار از مدینه به بغداد تبعید شد و تحت نظر قرار گرفت. امام هفتم ما موسی بن جعفر صلوات الله علیه پس از چند بار تبعید یکباره به حبس هارون افتاد و پس از سه سال که در زندان بسر برد در [صفحه ۱۷۹] همان زندان از جهان رحلت کرد. امام علی بن موسی الرضا سلام الله علیه به عنوان ولایت عهد از مدینه به مرو رفت و پسرش امام جواد نیز در حکومت معتصم از وطن خود به بغداد انتقال یافت تا تحت نظر خلیفه زندگانی کند و وقتی نوبت امامت به امام علی النقی افتاد جعفر متوکل هم بنا به روش آباء خود تصمیم گرفت امام دهم امامیه را تبعید کند. هر چند که از جانب او خاطری آسوده داشت. جعفر متوکل می‌خواست از عم خود عبدالله مأمون در این سیاست اقتدا کند ولی این اقتدا به صورت تقلید ناقص و بیهوده‌ای درآمد چنان که خواهیم دید. در سال دویست و چهل و سه هجرت. عبدالله بن محمد هاشمی والی مدینه بود. محبوبیت امام هادی در میان مردم والی مدینه را به تشویش انداخت و بعید نیست که این مرد برای خود شیرینی و تحصیل وجهه‌ی سیاسی طی گزارش اوضاع جاری خلیفه را از مقام اجتماعی امام ترسانیده باشد. و از طرفی هم جعفر متوکل دوست می‌داشت همچون اجداد خود به آزار بنی فاطمه پردازد دستور داد ابراهیم بن عباس مأمون نامه‌ای بدین انشابه امام هادی بفرستد: بسم الله الرحمن الرحیم. اما بعد فان امیرالمومنین عارف بقدرک و قرابتک و ما یوجب لحقک و فی اهل بیتک ما یصلح الله به حالک و حالهم و یثب به عزک و یدخل الامن علیک و علیهم. بیتغی و یثب به عزک و یدخل الامن علیک و علیهم. بیتغی بذلک رضی ربه و اداء ما افترض علیه فیک و فیهم و قد رأی امیرالمومنین صرف عبدالله بن محمد عما کان یتولاه من الحرب و الصلواه بمدینه الرسول. متوکل با امام هادی از محبت و ارادت خود شرح بلیغی سخن [صفحه ۱۸۰] می‌گوید و وعده می‌دهد که عبدالله بن محمد هاشمی را از حکومت مدینه بردارد و گزارشی را که او بر ضد امام هادی فرستاده بود تکذیب و تشیع می‌کند و محمد بن فضل را به جای او منصوب می‌دارد و بعد با این لحن از هادی می‌خواهد که امام از مدینه به «عسکر» تشریف فرما شود. و امیرالمومنین مشتاق الیک یحب احداث العهد بک و النضر الیک فان نشطت لزیارته و المقام قبله نرحل اذا داشت و تنزل اذا شئت، و ان احببت ان یکون یحیی بن هرثمه مولی امیرالمومنین و من معه من الجند یرحلون و یسیرون بسیرک فالامرنی فی ذلک الیک. در این قسمت از نامه‌ی خود جعفر متوکل از اشتیاق خود به دیدار سخن می‌گوید و می‌نویسد: - در هر زمان که نشاط دیدار خلیفه را در خود احساس کرده‌اید به سوی سامرا عزیمت کنید و اگر دوست بدارید یحیی بن هرثمه با سربازانی که تحت فرمان دارد همراه شما بسیج کند و در موازات مسیر شما راه بیامید. با شما فرود بیاید و با شما بر مرکب برنشیند. یحیی بن هرثمه همه جا در اختیار شماست. ما به یحیی فرمان فرستاده‌ایم که در التزام رکاب شما به سوی عراق سفر کند. معهدنا به درگاه خدا استخاره کنید و به سوی امیرالمومنین کوچ کنید. این مسلم است که امیرالمومنین آنچه نسبت به شما لطف و مرحمت دارد نسبت به هیچ یک از افراد خانواده‌ی خلافت و اعیان مملکت ندارد. و السلام علیک و رحمته الله و برکاته کتب ابراهیم بن العباس فی شهر جمادی الاخر من سنه ثلاث و اربعین و ماتین. این نامه را ابراهیم بن عباس در ماه جمادی الثانی سال دویست و چهل و سه نگاشته است. حاجتی به توضیح نیست که این نامه با همه حلاوت در عبارت [صفحه ۱۸۱] و لطف در معنی بوی تهدید می‌دهد و بیش و کم از دخالت امام ابوالحسن هادی در اوضاع سیاسی حکایت می‌کند و آمیخته با کنایه و ابهام این سفر را یک سفر جبری می‌نمایاند. امام ابوالحسن علی النقی علیه السلام خواه و ناخواه مدینه را به قصد سامرا ترک فرمود. البته با همان تشریفات و احترامات که متوکل وعده داده بود این سفر بر گذار شد اما هنگامی که موکب امام هادی به شهر سامرا رسید متوکل دستور داد خاندان رسالت را «به بهانه اینکه

هنوز قصر مناسبی جهت اقامت امام تهیه ندیده‌اند (در خان الصعاليك) فرود آوردند. (خان الصعاليك) همانطور که از لغتش پیداست (خانه‌ی گدایان) جای محترم و مجللی نبود. هر چند اقامت امام در آنجا بیش از دو سه روز به طول نکشید که به خانه‌ی آبرومند و آبادی نقل مکان کردند ولی این نخستین ضربه‌ای بود که متوکل بر شخصیت امام هادی فرود آورده بود. سیاستمدارها و مردم سنگین فکر و آنان که شخصیت‌ها را بر ملاک مادیات می‌سنجند سودها و زیان‌های زندگی را در سود و زیان مادی انحصار می‌دهند. و مطلقاً به معنویات و مقام روحی اشخاص نمی‌اندیشند. متوکل که در محیط حیات خود جز قصر و تخت و تاج و امر و نهی برجستگی دیگری نمی‌دید برجستگی‌های حیات خود را منحصر به همین چیزها می‌دانست و بنابراین ضربتی که یک چنین انسان می‌خواست به امام ابوالحسن هادی علیه‌السلام فرود بیاورد جا دادنش در خان الصعاليك بود. متوکل با چنین کردار خود خیال کرده بود که پسر رسول اکرم را سخت کوبیده و مقام شامخ او را در هم شکسته یا دست کم از اوج [صفحه ۱۸۲] اعلایش فرود آورده است ولی اگر جعفر متوکل می‌دانست و متوکل‌های دیگر جهان می‌توانستند بدانند ملاک اعتبار انسان در محیط انسانیت چیست هرگز در مبارزه‌های زندگی بدین کردارهای کودکانه نمی‌پرداختند. متوکل انسانی مریض بود (سادیک) بود. از آزار مردم دل خوش می‌داشت. معروف است که این خلیفه در محافل مستی و شادی خود ناگهان خوش می‌کرد که عقرب و رطیل به جان هم‌نشینان خود بیندازد و حتی حکایت می‌کنند که این جعفر متوکل احیانا هوس می‌کرد شیر یا ببر گرسنه‌ای را از باغ وحش او به بارگاهش راه بدهند تا از تماشای هراس و وحشت مردم در برابر این جانور درنده عطش مردم آزاری او فرو بنشیند. داستان جسارتها و گستاخی‌های این موجود مریض منحرف نسبت به قبور مطهره‌ی شهدای کربلا بر سر زبانهاست. وی از این اقدام‌های احمقانه هدفی جز ارضای مرض منحوس خود نداشت زیرا پیداست که هدفی از اینگونه کردار منظورش نبود. و با این ترتیب بر امام همام ابوالحسن هادی علیه‌السلام در سامرا بسیار سخت می‌گذشت. جعفر متوکل به بستر بیماری افتاده بود. بیماریش ورمی بود که در گلویش پدیدار شده بود. اطبای پایتخت از عهده‌ی درمان این ورم خفه کننده بر نمی‌آمدند. فتح بن خاقان وزیر مشاور محرم او پیشنهاد کرد که از فکر این مرد (یعنی علی بن محمد علیهما السلام) نیز استفاده کنند. گفته شد وقتی طیب‌های شهر از عهده‌ی علاجش بر نیایند ابوالحسن چه چاره‌ای تواند کرد. [صفحه ۱۸۳] فتح بن خاقان اصرار ورزید. از امام دستوری خواستند. امام هم دستوری فرمود. به مشیت پروردگار آن دستور اثر بخش از کار درآمد و متوکل شفا یافت. مادرش «سیده‌ی شجاع» نذر کرده بود که اگر متوکل از این بلا-رهائی یابد مبلغ هنگفتی به امام تقدیم بدارد. و چون این نذر برآورده شد او هم کیسه‌ای سرشار از سکه‌های طلا به حضور امام فرستاد. در همان هنگام بنا به سعایت (بطحائی) متوکل فرمان داد نیمه شب در خانه‌ی امام به جستجو پردازند چون بطائی گفته بود: ابوالحسن علی بن محمد در خانه‌ی خود پولها و اسلحه ذخیره کرده تا بر ضد خلیفه نهضت کند. هنگامی که به جستجوی آن خانه آمدند جز همان کیسه موم و مهر شده که مادر خلیفه فرستاده بود پولی نیافتند. متوکل از مادرش ماجرا را پرسید. او هم جواب داد که من این سکه‌ها را به خاطر تو نذر کرده‌ام و چون نذر برآورده شد برای ابوالحسن علیه‌السلام فرستادم. متوکل بر آن کیسه مبلغی سکه افزود و دوباره به حضور امام پس فرستاد. و باید دانست این نخستین بار نبود که خانه‌ی امام هادی در سامرا مورد تفتیش و بازجویی عمال متوکل قرار گرفت. نیمه شب. در بحبوحه‌ی مستی امام علی النقی را به محفل عیش نوش خود دعوت کرد. امام هم ناگزیر این دعوت را پذیرفت. متوکل که مست بود مقدم امام را گرامی شمرد. دستش را گرفت و در کنار خود بر سریر سلطنتی جایش داد و بعد جام شراب خود را جلوی امام گرفت و به خیال خود بزرگترین احترامات [صفحه ۱۸۴] را درباره‌ی این مهمان نازنین بکار برد. امام با سادگی و صراحت فرمود: و الله ما تخامر لحمی و دمی قط فاعفنی. به خدا هنوز گوشت و خون من با شراب نیامیخته. مرا معاف بدار متوکل جام شراب را خود سر کشید و آن وقت گفت: - پس برای من چند بیت شعر انشاد کن. امام علی النقی علیه‌السلام از انشاد شعر هم معذرت خواست: انی قلیل الروابه للشعر - متوکل این عذر را نپذیرفت. - ممکن نیست. در این هنگام امام ابوالحسن علی النقی این قطعه را انشاد و انشاد کرد: با تو اعلی قلیل الاجبال تحرسهم

غلب الرجال فما اغتتهم القلل بر قله‌های بلند خانه کردند و نگهبانشان مردان دلاور بودند ولی آنان را سودی نداشت و استتزلو بعد عز من معاقلهم و اسکنوا اخضر آیا بئس ما نزلوا و از آن علو و عزت فرودشان آوردند و به دل گورشان سپردند چه بدبخت بودند. ناداهم صارخ من بعد دفنهم این الاساور و التیجان و الحلل بر گورشان فریادی چنین غریب انداخت که آن دستبندها و تاج‌ها و زینت‌ها چه شدند این الوجوه التي كانت منعمته من دونها تضرب الاستار و الكلل [صفحه ۱۸۵] آن چهره‌های ناز پرورده چه شدند که در پس پرده‌های ناز و نعمت پنهان بودند فافصح القبر عنهم حين سائله تلك الوجوه عليها الدود تنتقل خاک گور آشکارا در پاسخ این فریاد گفت اکنون بر آن چهره‌های ناز پرور کرم‌های قبر می‌غلظند قد طال ما اكلوا دهرا و ما شربوا فاصبحوا بعد طول الدهر قد اكلوا روزگاری بود که اینان دنیا همی خوردند و اکنون نوبت به دنیا رسیده که آنان را به خود آن محفل عیش و نوش یکباره به مجلس وعظ و نصیحت عوض شد. متوکل به سختی گریه کرد. ندیماناش نیز اشک ریختند. سخن اثربخش امام ابوالحسن علیه‌السلام هیجان شدیدی پای آن سفره‌ی شراب در انداخت. متوکل با خضوع و شکستگی آشکاری از امام معذرت خواست و آنچنان که وی را فراخوانده بود با همان احترام و تجلیل دوباره به خانه‌اش باز گردانید. معهدا این مرد به سختی اصرار می‌ورزید که امام علی النقی را از اوج تقوی و پرهیزش به پائین بکشد. شرابش بدهد. مستش کند. شخصیت اجتماعی و عصمت امامتش را درهم بشکند. بالاخره یک روز گفت: و یحکم قدا اعیانی امر ابن‌الرضا. این «ابن‌الرضا» بیچاره‌ام کرده. زیرا در برابر این همه اصرار و لجاجت من مقاومت می‌کند و لب به جام نمی‌زند. [صفحه ۱۸۶] چه کنم که شرابش بدهم؟ گفته شد یا امیرالمؤمنین اگر علی بن محمد ابن‌الرضا شراب نمی‌خورد برادرش موسی بن محمد که او هم معروف به «ابن‌الرضا» است مردی شرابخواره و زن باره و هرزه و آلوده است. فهذا اخوه موسی قصاف غراف یا اکل و یشرّب و یعشّق و یتخالع موسی را به اینجا دعوت کن. شرابش بده. مستش کن. مردم که «ابن‌الرضا» شراب خورده و مست کرده. دیگر چه می‌دانند «ابن‌الرضا» علی بن محمد است یا موسی بن محمد. متوکل این پیشنهاد را پذیرفت خیلی خوشحال شد و به والی مدینه فرمان داد که موسی بن محمد را با احترام به سامرا بفرستد. به عرض امام علی النقی رسید که جعفر متوکل از برادرش موسی دعوت کرده و وی را به سامرا فراخوانده است. امام به راز این جریان پی برد و در آن روز که موسی بن محمد از راه می‌رسید امام ابوالحسن به «قنطره‌ی و صیف» آنجا که عادتاً از سفر کردگان پیشواز می‌کنند تشریف برد و در آنجا برادرش را استقبال کرد. گروهی از رجال و قضات و امرای سپاه هم به دستور متوکل از موسی استقبال کرده بودند. امام علی النقی برادرش را به گوشه‌ای برد و فرمود: - میدانی چیست؟ موسی بی‌خبر نبوده معهدا گفت: - مگر چه خبر است؟ - متوکل تو را به خاطر منادمت و شرکت در محافل شراب دعوت کرده و می‌خواهد بدین ترتیب شخصیت تو و شرف خانواده‌ی تو را در هم بشکند. از تو خواهش می‌کنم برادرم که در محضر او به شرابخواری اعتراف مکن و لب به جام شراب میلای. اتق الله یا اخی ان یرتکب محضورا [صفحه ۱۸۷] بپرهیز. از خدا بترس و دامن به گناه آلوده مساز موسی با صراحت جواب داد: - برای من مقدور نیست این خواهش را بپذیرم. امام اصرار فرمود بر الحاح و التماس افزود. ولی موسی جز انکار و اعراض جوابی نداد. تا آنجا که امام علی النقی علیه‌السلام در حقیقت نفرین کرد. اما ان المجلس الذی ترید الاجتماع معه علیه لا- تجتمع علیه انت و هو ابدا. امیدوارم در یک چنین محفلی تو و او کنار هم ننشینید. موسی بن محمد «که گفته می‌شود همین موسی مبرقع مدفون در قم است» سه سال آزرگار همه روزه برای دیدار متوکل به کاخ او می‌رفت و سرانجام نتوانست وی را ببیند. یک روز به او جواب می‌دادند که امیرالمؤمنین بیمار است. یک روز می‌گفتند مست است. و روز دیگر به حل عقد امور کشور سرگرم است و فرصت می‌خوارگی ندارد. تا بالاخره متوکل به دست غلامان ترک. همان قوم که به قول دعبیل بر او سیادت و سلطنت می‌کردند به قتل رسید. جعفر بن ابراهیم متوکل در ماه شوال سال دویست و چهل و هفت هجرت با چهل سال عمر و پانزده سال سلطنت و دریا دریا گناه و آلودگی و انحراف زیر شمشیر (بغای صغیر) که از امرای ترک بود و غلامانش ریز ریز شد. او و فتح بن خاقان هر دو در حال مستی به خون کشیده شدند. البته این ترور با اطلاع و حتی به دستور پسرش محمد منتصر که از بهترین شخصیت‌های آل عباس شمرده می‌شود

صورت گرفت. [صفحه ۱۸۸] و همین محمد منتصر پس از قتل متوکل بر سریر خلافت نشست ولی این سریر بیش از ششماه به وی وفا نکرد. محمد منتصر در بیست و شش سالگی در ماه ربیع الاول سال دویست و چهل و هشت هجری مسموماً از جهان رفت و جای خود را به احمد مستعین پسر معتصم سپرد. مستعین که دوازدهمین خلیفه عباسی است مردی عاقل و باطل و شهوتران و زن باز بیش نبود. دو سال بر ملت اسلام حکومت کرد و پس از دو سال تحت فشار ترک‌ها که غیر مستقیم زمام امور را به مشت داشتند از خلافت کناره گرفت و سریر و منبر را به محمد متعز که پسر متوکل بود وا گذاشت. متعز هم خلیفه‌ی مخلوع را به زندان انداخت و در انتهای نه ماه زجر و حبس دستور داد از سامرا وی را به «واسط» ببرند. حاکم واسط به فرمان محرمانه‌ی محمد متعز سر از تن مستعین جدا کرد و برای خلیفه‌اش فرستاد. احمد مستعین که دو سال و نه ماه خلافت کرد به هنگام مرگ مردی سی و یک ساله بود. ولی بعد از مستعین این تخت و بخت بر متعز هم مبارک نماند. محمد متعز هم نتوانست از دست‌های ترک‌های خلیفه‌ساز جان بدر ببرد. ترک‌ها به استعفا و ادارش کردند. صالح بن وصیف که حاجبش بود وی را باز جر و زار کشت. به این توضیح که جبراً به حلقش آب نمک ریخت و در حماء حبسش کرد تا از تشنگی جان داد. این محمد هنگام مرگ جوانی بیست و سه ساله بود. [صفحه ۱۸۹] بسیار خوشگل بود. مدت خلافتش را چهار سال و ششماه ضبط کرده‌اند. به دنبال مستعین نوبت این مسخره بازی در دناک که نامش را خلافت گذاشته بودند به مهدی رسید. اسمش جعفر بود. پسر هارون واثق یعنی برادر زاده‌ی متوکل بود. جعفر مهدی جای پسر عم خود متعز را گرفت. این مرد به خیال خود سعی می‌کرد نقش عمر بن عبدالعزیز را در میان آل عباس بازی کند ولی نتوانست فکر کند که این ترک‌های میمون باز با او هم بازی خواهند کرد. جعفر مهدی با دست ترک‌ها بر سریر سلطنت نشست و بابک ترک را به جرم انحراف و مظالمی که داشت به قتل رسانید. قتل بابک ترک‌ها را بر ضد وی به هیجان انداخت. ترک‌ها نهضت کردند. جعفر هم برای دفاع بسیج لشگر کرد. ولی از دست ترک‌ها شکست خورد. به خانه‌ی محمد بن یزید پناه برد. در آنجا دستگیرش کردند. دستهایش را بستند و از چپ و راست به چهره‌اش سیلی می‌نواختند و می‌گفتند: - استعفا کن. استعفا کن. و او به تقلید از عثمان بن عفان می‌گفت: - این جامه را خدا به تنم پوشانیده و من از تنم درش نخواهم آورد آن جامه را خدا «؟» به تنش پوشانیده بود؟ یا ترک‌ها؟ ولی ترک‌های وحشی و خشمناک بر عجز و لابه‌ی این «امیرالمومنین ترک ساخته» رحم نکردند و او را خوابانیدند و آلت مردانه‌اش را آنقدر زیر لگد فشردند که با این ترتیب فجیع به قتلش رسانیدند. وی در آن هنگام که زیر پای ترک‌ها لگدمال می‌شد مردی سی و [صفحه ۱۹۰] هفت ساله بود. فقط یازده ماه خلافت کرده بود. خلفای بنی‌عباس همچون همام و حشرات در دست ترک‌ها کشته می‌شدند و در عین حال خودشان را امیرالمومنین و خلیفه‌ی رسول الله می‌نامیدند و گمان می‌کردند جامه‌ی خلافت را خداوند متعال به اندامشان پوشانیده است. احیانا در میان این قوم بدبخت دانه دانه آدمی پیدا می‌شد که مهلت بیشتری داشته باشد و از تخت و تاج خود نهره‌ی بیشتری ببرد. مثلاً احمد معتمد که پس از جعفر مهدی به خلافت رسید توانست بیست و سه سال شراب بخورد و کیف کند و به قول خود خلافت کند اما این معتمد فقط اسما خلیفه بود. فقط خلیفه‌ای بود که می‌توانست تا دلش می‌خواهد شراب بنوشد. احمد معتمد در سال دویست و هفتاد دو هجرت به ماه شوال روزی هوس کرد که توی قایق بنشیند و بر شط فرات گردش کند. این مرد در آن روز آن قدر شراب نوشید که در پای بساط عیش و نوش خود میان همان قایق جان سپرد. گفته می‌شود که امام هادی در خلافت معتمد از این جهان به علین اعلی رحلت فرمود. در ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار هجرت امام ابوالحسن ثالث علی بن محمد النقی صلوات الله و سلامه علیه در سامرا از این جهان به علین اعلی رحلت کرد. امام علی النقی به هنگام رحلت چهار پسر و یک دختر داشت. پسرانش. ۱- ابومحمد الحسن العسکری صلوات الله علیه که امام یازدهم امت و معصوم سیزدهم اسلام است. ۲- حسین بن علی. [صفحه ۱۹۱] ۳- محمد بن علی ۴- جعفر بن علی که به جعفر کذاب مشهور است. و دخترش عایشه نامیده می‌شد. از دختر امام نقی علیه‌السلام عنوانی تاریخی در دست نیست. عمر مقدس و مطهرش در چهل و دو سالگی به ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار به پایان رسید. صلی الله علیک

و علی ابائک و ابنائک المعصومین یا ابا الحسن یا علی بن محمد ایها النقی الهادی و سلم.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

